درنگه آورده که حضرت خلیل هم سرخواب را از دنبال دس بر دآن تن بی سر کردن خود را بجسید و قبول نکرد تا وقتی که سر او را پیش او برد
ساندم هم بدو پیوست و همچنین ابدان سایر طیور بر و پس خم و متصل گشته به پرواز در آمدند بیت مرغان آشیانه قدسی نشانه
دریم بگرد کوی تو پرواز میکنند ۰ و گویند چون ابراهیم اجزای ایشان را بر جبال اربعه وضع کرد چهار باد که هر یک منسوب بجهتی بودند
از جهت قدرت وزیدن گرفته اجزاء اعضا را یکدیگر پیوند میدادند و ابراهیم ایستاده و در آن آثار قدرت نظاره میکرد خطاب
جبار قدیم در رسید که ای ابراهیم باش تا قیامت آید در یاح مبینه را الفرمائیم تا از چهار جهت زمین بوزیدن در آمد جمله اجزاء ذرات
خلایق را بحرکت آرند و ما هر جزو را بجزئی از و پیوند دهیم تا از چهار زاویهٔ عالم همه اجساد حیوانات بکم از طرفة العین بر بساط محشر جمع شوند
و چنانچه این مرغان از چهار کوه مجتمع گشته یک تار موی از ایشان غایب نشد آنجا در ایر رمیم و رفات بنی و نبات آدم حوا را
از روی وفر ما علمنا ما تنقص الارض منهم برای حساب جمع کنیم که ذرّه از ان فوت نشود بیت مرکه اشروبیت نهاد ادم
سوی بحر عدم فرستادم ٭ باز نش آرم بساحل هستی ٭ بر بلندیش خوانم از پستی ٭ ای عزیز ارباب تذکیر را در تخصیص این طیور
نکتهای بسیار است و در فصول آورده که ای ابراهیم طاوس را بگیر و آرایش او و زینت آدم را در بهشت یاد کن و زاغ را بگیر و
از حرص در جنت آدم خوردن گندم مشاهده نمای کبوتر را به این و از الفت او را بستگی آدم را با ریاض فردوس شناس
خروس را بدست آر و از شهوت او وصلت آدم را با حوا در خاطر بگذران و چون این مرغان را بکشتی و از ساحت گلشن بقا
بمضیق گلخن فنا در افتاده در هبوط آدم تفکر کن که از بوستان دل آرای بهشت بزندان جان فرسای دنیا افتاد و در شبهای
جان بمحنت جهان مبدل شد و سرانجام رغبت اکل بزحمت جوع کشیده بجای نور الفت ظلمت وحشت روی نموده
نعیم وصلت بعذاب الیم هجر و فرقت تبدیل یافته دیگر که ایشان را زنده میسازیم رقم این نکته بر لوح ضمیر تصویر کن که دیگر بار آدم را
بزینت تو بر چهار استه رغبتش را بطاعه زیاده گردانیدیم و با یاد خود الفتش داده بدولت وصلت جاویدی رسانیدیم و بعد
فکر درین قضایا اگه چون حال آدم معلوم کردی بر تو مخفی نخواهد ماند که احوال آدمیان نیز منقلبست نه عشرت را دوامی متصور و نه
عسرت را بقای میسر نه مواهب نعمت را قراری و نه نوایب نکبت را اعتباری بیت آدمی را هرچه پیش آید ز نیکی و بدی
اندرین دار الغرور پر ز محنت بگذرد ٭ پس بنعمت و راحت مناز و از نوایب شکر بجای آر و از محنت و شدت منال و در آن مراد(?)
صبر فرو مگذار بیت ای که مینالی ز محنت راه خرسندی طلب ٭ کین همه اندوه و غم در نیم ساعت بگذرد ٭ وی که مینازی
بدولت بیش ازین شادی مکن ٭ چشم تا بر هم زنی اقبال و دولت بگذرد ٭ در تفسیر کنز العلوم بجای کبوتر بط آورده و نموده که
حکمت در فرمان بکشتن این مرغان از آن روست که طاوس بآدمی میماند در حسن و جمال چنانچه طاوس بخوبی از همه مرغان
در پیش است انسان در جمال و نیکویی از همه حیوانات پیش است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و خروس بفرشته
شبیه است چنانچه ملک از همه اصناف موجودات پیشتر ذکر گوید خروس نیز از همه انواع طیور در طریق ذکر پیشتر بود و بط
با جنی مناسبتی هست پری متلونست وقتی ظهور کند وقتی مخفی گردد و بط نیز گاه بر سطح آب بدید آید و گاه در قعر آن پوشیده شود

زاغ را لجه

زاغ را بجهه لون سیاه و طول عمر و قباحت فضلها و یو مشابهت است پس حکمت بی تقه بزبان اشارت میگوید ای خلیل وقت کشتن
طاوس از مردن آدمیان یاد کن در زمان ذبح خروس فوت و شکار از سطح نظر فکرت ساز بهنگام قتل بط ورفای جهانیان اندیشه
نمای چون زاغ را بسمل کنی فوت شیاطین را ملاحظه نمای چون این چهار مرغ بقدرة من زنده گردند از زنده شدن این چهار
طایفه براندیش همان نحو ای که اجزای متفرقه این طیور مختلفة الاشکال و الالوان مجتمع کرده بکسوة حیوة می آراید قادر است که اعضای
پراکنده این جماعت متباینة الاحوال والاوصاف را از خاک تیره برانگیخته بروشنی زندگی باز زانی دارد و در فصول امام عبد الوهاب
رحمه الله گفته که هر یک طیور را صفتی نیکو بود که ابراهیم باکتساب آن صفات مامور شد ای خلیل طاوس را حسن خلقت تو حسن خلق
پیش آر خروس بیدار و سحرخیز است تو نیز در شب وظیفه ذکر و مناجات فرو مگذار بط بصفت طهارت و نظافت موصوفست
تو هم ظاهر و باطن خود و پاکیزه ساز غراب عزلت و انقطاع دوست دارد ٭ تو نیز خاطر از اندیشه غیر و خیالها سوی بپرداز
بیت مناسب نیست بکجا جمع کردن ٭ هوای یار با سودای غیار ای عزیز از اعجاز صاحب خلت شمه شنیدی از اعزاز و منع
نت نکته استماع کن اگر بمعجزه خلیل چهار مرغ زنده شدند مغز حبیب نگر که بدعوة او صد هزار دل مرده زندگی عرفان یافتند
و دینی و بشفاعت او هزاران هزار مرده دل گناه کار حیوة نجاة خواهند یافت در عقبی مرغان ابراهیم بخون آلوده بودند
و پراکنده و بغایت پراکنده و دعوت خلیل و قوت جلیل که بهم پیوست از آلایش پاکیزه شدند و از پراکندگی باز رسته بهم پیوستند
از آلایش گشتند همچنین عاصیان امت او بقیامت از قبر برآیند پریشان حال و شکسته بال پراکنده خاطر و شوریده ظاهر شفاعت
احمدی و رحمت احدی بهم پیوندد تا مفلسان سیاه نامه از آن آلودگی مخلص و خلاص گشته بریاض رضوان رسند بیت
ز یک جانب عنایتهای بیحد ٭ ز دیگر سو شفیعی همچو احمد ٭ فقیر از انو یداندر نوید است ٭ که خوش باشید کین جای امید است
ای درویش که حضرت عزت در روز دعوت بیک اسم المحیی تجلی فرموده خلیل را مظهر این صفت گردانیده در شب قرب
ذکر ات بجمیع اسما و صفات بر حبیب تجلی شده او را مرات جامع یعنی آیینه ذات ساخت که لنریه من آیاتنا لقد رای من آیات ربه الکبری
از خلیل در مقام مناجات خلیل گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی حبیب در وقت عرض نیاز از حضرت مجیب درخواست که
ارنا الاشیاء کما هی رموز و اسراری که در استار اشیا مکتوم و مکنون گردانیده کما هی بما نمای تا از مطالع لوامع
آن اسرار عظمت انوار حقایق جبروت بر جان و دل ما تابان گردد بیت کفشد تراب فلک چسن که ماهی ٭ بر دار نقاب
از رخ و بنمای کماهی ٭ خلیل در مشاهده احیا خود را خاص کرد که رب ارنی این صورت بمن نمای همت عالی حبیب نگر که
ماید و مکاشفات شما از برای خود نخواست و ملازمان عتبه شریعت را دران مدخل داده گفت ارنا حقایق الاشیا
نظر او را از باده وحدت که در بزم حقیقت بمن حواله کرد جرعه بر خاک نشینان آستانه متابعت من ریز و لکن رسول
نصیب ارای آنحضرت چنان مهمانی بود که بی طفیلی بر خوان وجود از موائد جود نواله بر دارد و با بهانکام وصول
بر بحر ادب بقبول امت ظلوم جهول را از یاد نگذارد بیت لاجرم آنشب که حقش بار داد ٭ امت خود را ابد یاد کرد